

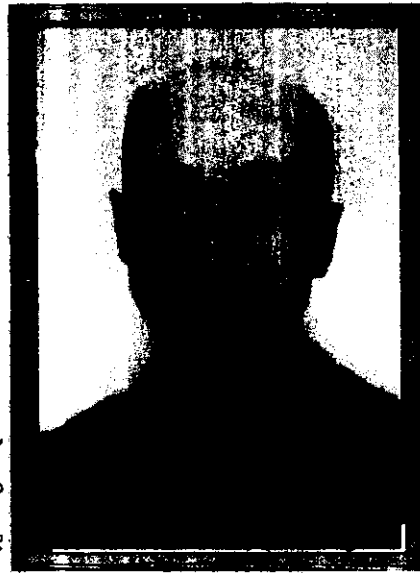
● عنایت سمیعی

خیال پرداز افق‌های باز



شعر و اندیشه‌ی ادبی هوشنگ ایرانی دست کم به دو دلیل در خور بازنگری است. نخست این که شعر و نظرورزی‌های ادبی او پیش‌گام همه‌ی جنبش‌های شعری و انتقادی بعد از نیم‌است که به کلی با تجربه‌ی شعری و نظری نیما متفاوت است. تفاوت او نیز برخلاف هذیان‌گویی‌های سرد و بی‌روح تندر کیا ذاتاً اصیل و عمیقاً نوآورانه است. دودیکر این که نقد و بررسی شعر و آرا ادبی هوشنگ ایرانی در حکم چالش با مقوله‌ای است که در هر دوره به شکلی نمود می‌یابد بی آن که مبانی نظری آن در انطباق با سنت، زبان و فرهنگ واری شود.

در هر دوره نیز فضا کاملاً دو قطبی است؛ گروهی طرفدارند و عده‌ای در پی نفی و افکار که این قلم نیز از زمره‌ی دومی‌ها به شمار می‌رود؛ به این دلیل که معتقدم ایده، صنعت و فرم را نمی‌توان از فرهنگی بیگانه



ساخت یا رمان نوشت.
دیگر سوره می‌برد نه بالعکس.
به وسعت مطالعات او در
علمی، درون‌گرایی فطری و

برگرفت و بر مینای آن شعر
خلافت از بستر سرزمین به
اصالت شعری هوشنگ ایرانی
حوزه‌های عرفانی، فلسفی،

رابطه‌ی مستقیم او با هنر و ادبیات مدرن اروپا برمی‌گردد. به عبارت دیگر نوآوری او نه امری از سر تفنن و شرکت در مسابقه‌ی پیش‌گامی بی‌پشتوانه، که در هر دوره‌ای معمول است، بلکه منبعث از درک و دریافت عمیق او از شعر است. اما این که چرا هوشنگ ایرانی به رغم استعداد شاعرانه و کشف قلمروهای تازه برای شعر فعلیت سزاواری از خود نشان نداد، یعنی کنش شعری او با ادعاهای نظری وی جفت و جور نشد، پرسشی است که اجمالاً به آن خواهیم پرداخت.

مقالات نظری هوشنگ ایرانی حاکی از بصیرت پیش‌رس او در بیره‌ی هنر و ادبیات است، بر بصیرت پیش‌رس او تأکید می‌کنم چون نه تنها در دهه‌های بیست و اوایل سی، نظیری برای اندیشه‌های عمیق وی نمی‌توان یافت، بلکه قبول سخن او در حال نیز دست‌کم برای طرفداران هنر اجتماعی آسان نیست: هنرمند و اجتماع از جوشش زندگی فوران دارند و در نبضان زیست آن‌ها جز زندگی چیزی فرمان نمی‌راند. بشر امروز ناگزیر اجتماعی است و خویی اجتماعی‌گری چون غریزه‌ای در او استوار گردیده است، بخواهد و یا ناخواسته به سوی دیگرها کشش سایشی دارد، آفرینش‌ها همه در فضای حیات رنگ می‌گیرد. پرشورترین نمود این آفرینش در هنر در کار می‌گردد و در آن جاز زندگی چونان هم‌بسته‌ای به نمایش آورده می‌شود. اما هجوم مکانیسم، که ناگزیر بشر را از درون خود دور می‌سازد و او را به دسته‌ای ابزار کار دگرگونی می‌بخشد، نیروی آفرینش را محکوم به نابودی می‌کند و می‌کوشد مرد را در قالب سخت و نرمی ناپذیر اجتماع بیفشرد و پس از کشیدن اکسیر حیاتش او را چون خشتی در بنای فرمانروایش قرار دهد. اجتماع هرگز نمی‌تواند از خود نیروی آفرینش داشته باشد زیرا توانایی تفکر اجتماعی ندارد. هر فرد در بازگشت به درون سیلان آفرینش را درمی‌یابد و چون فرآورده‌ی فردی به نمایش می‌آورد. انگیزه‌های این جوشش هر چه باشد نتیجه‌ی آن فردی است...^۱

هوشنگ ایرانی به رغم تازگی نظرات ادبی که با بینش فلسفی آدرنو هورکهایمر درباره‌ی صنعت فرهنگ قابل قیاس است، نتوانست راه متفاوتی در برابر شعر اجتماعی نیما بگشاید. قلمرو تازه‌ای که او بر پایه‌ی عرفان خاور دور به روی شعر گشود، صناعت حس‌آمیزی و بازی‌های ناخودآگاهانه با صداهای محض در شعر و التفات به چیزی که او «حیات فرم» می‌نامید، در دهه‌ی چهل و عمدتاً در شعر سهراب سپهری و

یداله رؤیایی که هر یک بر جنبه‌هایی از نوآوری‌های او تأمل ورزیدند، به بار نشست. هوشنگ ایرانی اهمیت چندانی برای سنت قایل نبود. فکر می‌کنم پاشنه آشیل شعر وی را باید در بی‌اعتنایی به سنت جست، برخلاف هوشنگ ایرانی، نیما آگاه بود که تحول بنیادی در درون سنت اتفاق می‌افتد یا در واقع آینده چیزی جز گذشته‌ی نوحه نیست. نیما برای تحول، طرح یا طرح‌های مشخصی در سر داشت که در قالب شعر به اجرا گذاشت.

نیما می‌دانست که ساختارهای متقارن شعر کلاسیک بر بنیاد معرفت خیر و شری و زمان کیهانی که طی آن آینده مترادف مرگ است و معاد، شکل گرفته و محدودیت‌های آن پاسخ‌گوی گزاره‌های کثیر که متضمن آینده‌اند، نیست. شعر آزاد نیمایی با خروج از ساختارهای متقارن در به روی آینده گشود. نیما افزون بر ساختار بیرونی، سازمان داخلی شعر را نیز از بیخ و بن دگرگون کرد. نحو زبان او ساختی از اساس متفاوت در برابر شعر کلاسیک به دست داد. صور خیال در شعر او هم از حیث شکل و هم محتوا تازه گشت و وجهی کاملاً تاریخی یافت. شعر نیمایی به رغم تأثیرپذیری او از شعر فرانسه در رابطه‌ی دیالکتیکی با زبان، سنت و فرهنگ ملی قرار گرفت و سنت شعری را از درون متحول ساخت.

اما هوشنگ ایرانی نه بین ایده‌های درون‌گرایانه و عرفانی خود با سنت شعری پیوندی برقرار کرد و نه صنعت و شکل شعرش نهادهای سنت را به چالش کشید. هوشنگ ایرانی طرح‌ها، ایده‌ها و الگوهای نوآورانه‌ی خود را فارغ از سنت و در بی‌اعتنایی محض نسبت به آن به کار گرفت. به عبارت دیگر او به جای کشف ژرف ساخت‌هایی که نوآوری بر آن‌ها استوار می‌شود، طرح‌ها و ایده‌های خود را بی‌پشت و پشتوانه به اجرا درآورد، از این رو نتوانست به ترکیبی از عناصر ملی و بیگانه دست یابد تا به جای حیرت‌افزایی برای خواننده، او را به تأمل وادارد نه این که شعرهای هوشنگ ایرانی یک سره پیچیده و مبهم و فاقد تصویرهای انضمامی، عینی و ملموس‌اند، نه؛ حتی این گونه تصویرها نیز در شعر او بیگانه‌نماست. چرا که در سنت شعری جذب و ادغام نشده است. نوآوری‌های هوشنگ ایرانی گونه‌گون و متنوع‌اند. استفاده از عروض نیمایی، تولید شکل متفاوت بر مبنای شعر منشور، به کارگیری حس آمیزی، اعمال بازی‌های صوتی و گرافیکی، کشف فضاهای تازه و ناشناخته و... فهرستی کوتاه از ابداعات او محسوب می‌شوند. انگار او بر آن بود که همزمان همه‌ی عناصر شعری را فارغ از سنت شعری متحول کند، اما در عمل به حداقل خواست‌ها و علائق خود دست نیافت. برعکس، و به استناد معدود طرح‌هایی که از او دیده‌ام، هوشنگ ایرانی در کار طراحی نوآوری موفق است. خروس جنگی او متداعی قدرت طراحی پیکاسو است.

طرح‌های خیالی او تصویرهای ناشناخته‌ای را با منحنی‌های درهم شونده به نمایش می‌گذارند. این طرح‌ها ضمن نشان دادن مهارت‌های تکنیکی طراح سرشار از ناخودآگاهی و خودانگیختگی است. جسارت هوشنگ ایرانی در اجرای طرح‌های خیالی که در دوره‌ی او نظیری برای آن‌ها نمی‌توان یافت، بیان‌گر تخیلی نیرومند است که در سبک‌های گوناگون ظاهر می‌شود. طرح‌های انتزاعی او در به کارگیری خطوط منحنی ریشه در چاپ نقش‌های ژاپنی دارد. طرح‌های هندسی او اسکیس‌های مکتب باوهاوس را به ذهن متبادر می‌کند و طرح‌های اکسپرسیونیستی او ادراکات درونی و ماورالطبیعی وی را با بیان عواطف شدید نشان می‌دهد. هوشنگ ایرانی موفق یا ناموفق، چهره‌ای است که نظیر او به ندرت در عرصه‌ی هنر و ادبیات ظاهر می‌شود. از این رو نقد و بررسی آثار و آراء او همواره تازه و راه‌گشا است.